

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال چهارم، شماره چهاردهم، تابستان ۱۳۹۱، ص ۲۱۲-۱۸۳

شادی‌گرایی و جنبه‌های تعلیمی آن در غزلیات شمس

دکتر علی دهقان* - جواد صدیقی لیقوان**

چکیده:

شادی یک پدیده درونی و روحی است که در زندگی فردی و اجتماعی بشر حضور و نقش فعالی دارد. از این رو در دین و عرفان اسلامی جایگاهی والا یافته است. ابعاد تعلیمی شادی در عرفان از مهم‌ترین نقشهای آن به شمار می‌آید. غزلیات جلال‌الدین محمد مولوی بلخی - موسوم به غزلیات شمس تبریزی - به اعتبار میزان کاربرد مضمون شادی، برای تحقیق در این مورد اهمیت و ظرفیت زیادی دارد و هدف این مقاله آن بوده که پس از تعریف شادی، از دیدگاه‌های مختلف - بویژه عرفانی - نقش تعلیمی، عوامل و نشانه‌های شادی‌گرایی را در غزلیات شمس بررسی نماید. در این تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی تمامی غزلیات مولوی مطالعه و شواهد مربوط به موضوع تحقیق استخراج و بررسی شد. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که مولانا شاعری

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز a_dehghan@iaut.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز javad.sadigi@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۱/۲/۱۸

تاریخ وصول ۹۰/۱۱/۹

شادی‌گرا بوده و از خواص و کارکردهای تعلیمی شادی برای القای اندیشه‌های عرفانی‌اش بهره فراوانی برده است.

واژه‌های کلیدی:

مولوی، شادی‌گرایی، کارکرد تعلیمی، غزلیات شمس

مقدمه:

شادی نوعی احساس است و به همین جهت، امری درونی است و در خارج از انسان چیزی به نام شادی وجود ندارد. نوع بیش و نگاهی که آدمی نسبت به خود و هستی و وقایع آن دارد، زمینه‌ساز اصلی پیدایش آن حالت است؛ به همین جهت چه بسا دو انسان در شرایط طبیعی یکسان زندگی کنند اما یکی در اوج شادی و دیگری در ژرفای غم باشد. در زندگی چنانکه از مرگ فراری نیست، از شادی نیز گریزی نیست.

روان انسان در مقابل عوامل بیرونی و درونی، واکنش‌های مختلفی از خود نشان می‌دهد که به آنها «هیجان» می‌گویند. یکی از جنبه‌های هیجان - که گاه مثبت است و گاه منفی - شادی است که با واژه‌هایی چون سرور، نشاط و خوشحالی هم‌معناست. «هیجان از تعامل میان عوامل ذهنی محیطی و فرایندهای عصبی - هورمونی پدید می‌آید و خود سبب پیدایش تجارب عاطفی یا انفعالی پاسخ‌های فوری از قبیل افزایش ضربان قلب، رفتارهای شادمانه و غمگینانه و مانند آن می‌گردد.» (فرجی، ۱۳۷۵: ۱۱۹)

روان‌شناسان هیجان‌ات را به شیوه‌های مختلفی طبقه‌بندی نموده‌اند که شادی در تمامی این تقسیم‌بندی‌ها یکی از انواع هیجان‌ات به حساب آمده است. «شادی، این بُعد برجسته هیجان، مربوط به حوزه دانش روان‌شناسی است؛ اما این علم نیز چندان مورد توجه قرار نگرفته است. «هنری موری» می‌گوید: «یکی از غریب‌ترین نشانه‌های

مشخص عصر ما - که کمتر قابل تفسیر است - غفلت روان‌شناسان از موضوع شادی است؛ یعنی همان حالت درونی‌ای که افلاطون و ارسطو و تقریباً تمامی متفکران برجسته گذشته، آن را بهترین متاعی دانسته‌اند که از راه فعالیت، قابل حصول است.» (پلاچیک، ۱۳۸۳: ۱۸۷)

با وجود این، تعریف‌های پراکنده‌ای از این هیجان شده است و در آنها شادی به: «مجموع دردها» (آیزنک، ۱۳۷۵: ۴۲) «ترکیبی از عاطفه مثبت بالا و عاطفه منفی پایین» (همان: ۱۷۲)، «احساس مثبتی که ناشی از حس ارضا و پیروزی است» (فرجی، ۱۳۷۵: ۳۷۶) و... اطلاق شده است. به طور خلاصه می‌توان گفت هر انسانی مطابق جهان‌بینی و اندیشه خویش، اگر به چیزهای مورد علاقه‌اش برسد، در خود، حالتی احساس می‌کند که «شادی» نام دارد.

در تعریف روان‌شناسانه شادی می‌توان گفت شادی واکنش مثبتی است که در مواجهه با صحنه‌ها و رویدادهای رضایت‌بخش پدید می‌آید و احساس خوشایندی است که بر اثر دستیابی به آنچه آرزو و انتظارش را داریم پدیدار می‌گردد. بعضی نیز گفته‌اند که «شادی عبارت است از مجموع لذت‌های بدون درد. شادی آرامش خاطر و رضایت باطن است. شادی آن کیفیت زندگی است که همه آرزوی یافتنش را دارند.» (آیزنک، ۱۳۷۵: ۱۷۲)

«زمانی که از درون احساس شادی و نشاط کنیم زندگی را خوشایند می‌گردانیم و ذهنیت منفی مانند ناکامی، ناامیدی، خشمگینی و پریشانی را منفعل می‌سازیم؛ از این رو شادی شوق فعالیت‌های اجتماعی را بر می‌انگیزاند، روابط انسانی را تحکیم می‌بخشد و امید و حرکت را احیا می‌کند.» (بربری، ۱۳۸۰: ۲۱).

به هر حال روحیات مردم هر جامعه‌ای علاوه بر اینکه دارای منشأ بیولوژیکی و روانی خاص خود است، با ساختار فرهنگی و نظام سیاسی - اجتماعی آن جامعه نیز

ارتباط تنگاتنگ دارد. از این رو در عین حال که روان‌شناس باید بکاود که چه هیجانات و حالات و کنش‌ها و واکنش‌های روانی در عمق روح فرد وجود دارد و اسباب شادی و مشکلات روحی او چیست؟ فرهنگ‌شناس باید ساختار فرهنگ جامعه و کیفیت ارتباطات افراد با یکدیگر را بررسی نماید و یک جامعه‌شناس و سیاست‌مدار نیز باید زمینه‌های اجتماعی و دلایل و شرایط سیاسی آن را مورد مطالعه قرار دهد.

انسانهای شادمان از اخلاق حسنه برخوردارند در قرآن کریم پیامبر اسلام به داشتن اخلاق نیک ترغیب شده است « فِيمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ » (آل عمران: ۱۵۹). زیرا « خَيْرُ النَّاسِ أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا » (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۵۰). در اسلام، سفارش‌های ارزشمندی در خصوص ایجاد شادی و نشاط آمده است. این شادی‌ها گاهی برای خود آدمی و زمانی برای دیگران است. آن همه ثواب و پاداش که برای آوردن تبسم به روی دیگران ذکر شده و سفارش‌هایی که برای پوشیدن لباسهای شاد، استفاده از بوی خوش، مهربانی و محبت، شوخی و وارد کردن سرور به قلب مردم و... شده است، همه برای ایجاد فضای شاد و در نتیجه، تجدید قوا برای ادامه حرکت تکاملی است.

از دیدگاه پیشوایان معصوم (ع)، مسرت و شادی در تقسیم‌بندی اوقات و نظم روزانه، جایگاه ویژه‌ای دارد. حضرت رضا (ع) می‌فرماید: «کوشش کنید اوقات شما چهار زمان باشد: وقتی برای عبادت و خلوت با خدا، زمانی برای تأمین معاش، ساعتی برای معاشرت با برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیب‌هایتان واقف می‌سازند و در باطن به شما خلوص و صفا دارند و وقتی را هم به تفریحات و لذایذ خود اختصاص دهید و از شادی ساعت‌های تفریح، نیروی لازم برای عمل به وظایف و قتهای دیگر را تأمین کنید.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۲۱). حضرت رضا (ع) در حدیث دیگری می‌فرمایند: «از لذایذ دنیوی نصیبی برای کامیابی خویش قرار دهید و

خواهش‌های دل را از راه‌های مشروع برآورید و مراقبت کنید که در این کار، به مردانگی و شرافت شما آسیب نرسد و دچار اسراف و تندروری نشوید. از تفریح و سرگرمی‌های لذت‌بخش، در اداره زندگی مدد جویید.» (همان: ۳۲۲).

با شادی، زندگی انسان معنا می‌یابد و ناکامی و ناامیدی و ترس و نگرانی بی‌اثر می‌شود. به طور کلی از مجموع آیات و احادیث چنین برمی‌آید که شادی در اسلام بر دو گونه است: نخست شادی مثبت و سازنده، با ارزش و نورانی، یعنی انبساط خاطری که در راه رضایت خدا و دوری از دنیا باشد. نوع دیگر شادمانی منفی، مضر، بی‌ارزش و تاریک و سیاه است؛ یعنی لذتی که انسان با وابستگی به دنیا حاصل می‌کند (فعالی، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

متون عرفانی مملو از تعلیم ادب، کمال، نیکی، کسب دانش و پاکی و راستی است. همه توصیه‌های عرفا برای به کمال رسیدن انسان است و انسان در سایه آموزه‌های برتر اخلاقی به تعالی می‌رسد. وارستگی از غم دنیا و سماع از نشانه‌های برجسته روحیه نشاط در میان عرفاست. «سالک این راه را چهار چیز باید، تا سلوک این طریق را شاید: اول علم، دوم ورع، سیم یاد حضرت، چهارم وجد... آنکه با وجد نبود، زندگانی او زندان بود... و آنکه با وجد بود، همه نفس او بهار بود.» (خواججه عبدالله، ۱۳۶۷: ۵۴). در ابتدا در هیچ‌یک از مقامات عرفانی شادی جایگاه قابل ملاحظه‌ای نداشته است. با ورود کسانی چون ابوسعید ابوالخیر به عرصه عرفان، شادی جایگاه رفیع یافت و شادی حقیقی از شادی کاذب متمایز شد. «در میان صوفیان مقدم ابوسعید اهل بسط و شادی در عرفان است. شمس هم به گفته افلاکی پس از دیدن رسول اکرم در خواب به شادی گرایید. پس از این شادی‌گرایی شمس در مولانا رشد و بسط یافت. به نظر فریتس مایر مولانا هم پاداش اعمال را به همین دنیا اختصاص می‌دهد و خوشدلی را در روی زمین شادی‌ای می‌داند که انسان برای هم نوع خود ایجاد کرده است و اندوه را از او دور کرده است.» (محمدی آسیابادی، ۱۳۸۸: ۳۱۶). عرفا برای دریافت وقت و غنیمت دانستن

شادی ارزش زیادی قائلند:

زمان خوشدلی در یاب و در یاب که دایم در صدف گوهر نباشد

(حافظ، ۱۳۸۵: ۸۶)

شادی و گرایش به شادی محور اصلی غزل‌های مولاناست. اوزان غزل‌های وی ضربی و موسیقایی است. ذوق موسیقایی است که مولانا را به سرودن شادترین و خوشاهنگ‌ترین وزن‌ها در غزل‌هایش رهنمون شده است.

مولانا در آستانهٔ چهل سالگی بود که شمس در افق زندگی او ظاهر شد و به دم جادویی خود او را افسون نمود. دورهٔ شمس کوتاه‌ترین، ولی پرشورترین دوره از زندگی مولانا بود- حدود سه سال، از ۶۴۲ تا ۶۴۵ هجری- و چنان تأثیر عظیمی بر فکر و روح مولوی گذاشت که تا آخر عمر از خواب مستی به هوش نیامد. غزلیات مولانا بیش‌تر بر اثر وجد و حال و تواجد و بی‌قراری و شور و عشق سروده شده است و در اغلب ابیات آن، حرکت و حیات و عشق موج می‌زند. دیوان غزلیات وی دفتر شور و شیدایی است. از آنجا که مولوی بر این باور است که شادی در ذات انسان است (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۳: غ ۱۰۷۸) و انسان با فطرت شادی به دنیا آمده است و شادی هیچ‌گاه از انسان روگردان نیست، اغلب غزل‌هایش نیز با این باور وی گره خورده و در نتیجه آمیخته با روح شادی و نشاط و وجد است.

طبیعی است شاعری که چنین اعتقادی در مورد شادی و شادی‌گرایی دارد، نمی‌تواند لحن شادی‌آور و طرب‌انگیز خود را در غزل‌هایش به آهنگ غم و اندوه تغییر دهد. پس روح اصلی و مرکز ثقل تغزلات مولانا همانا شادی و گرایش به شور و طرب و عشق و شیدایی است. به گفتهٔ دکتر شفیع کدکنی: «از عصر خنیاگران باستانی ایران تا امروز، آثار بازماندهٔ هیچ شاعری به اندازهٔ مولوی با نظم موسیقایی هستی و حیات انسانی هماهنگی و ارتباط نداشته است. تنوع اوزان در غزلیات شمس درخور تأمل است، در

یک‌صد غزل حافظ دوازده وزن به کار رفته، سعدی هجده وزن و مولوی بیست و دو وزن. این تنوع اوزان عروضی در دیوان شمس به حدی است که کمتر وزنی از اوزان شفاف و شاد عروض فارسی را می‌توان یافت که در دیوان شمس مورد استفاده قرار نگرفته باشد. بدین‌گونه دیوان شمس جامع‌ترین سند اوزان شعر فارسی بویژه اوزان مطبوع است. چون خاستگاه طبیعی وزن در دیوان شمس، حرکت سماع و رقص و تپش قلب و نبض سراینده است و چنگ و چغانه مولوی با حرکت‌های طبیعی زندگی و قلب انسان کوک شده است، در دیوان شمس با همه تنوع اوزان جای چندان زیادی برای اوزان کدر و غمگین وجود ندارد، علت این امر آشکار است زیرا مولانا عاشق سماع و رقص بود و آهنگ‌هایی که به هنگام سماع می‌نواخته‌اند اغلب شفاف و شاد و پر جنبش و پویا بوده است و این آهنگ‌ها حرکت اصلی را در موسیقی شعر سبب شده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۹: ۳۱۲) و به گفته پورنامداریان: «از چهل و هشت وزن عروضی که مولوی در غزل‌های خود به کار برده است هجده وزن یا به ندرت در شعر فارسی به کار رفته است یا اصلاً پیش از مولوی به کار نرفته است. حداقل می‌توان سیزده وزن را از ابتکارات خود مولوی دانست.» (پورنامداریان، ۱۳۶۸، ص ۱۸۳). به نظر دکتر زرین‌کوب نیز «اکثر غزل‌هایش در اوزان بحور معمول و متداول در شعر قدما نظم می‌شد، اما در بین اوزان و بحور قدما غالباً به اقتضای احوال اوزان ضربی و موسیقایی به نحو چشمگیرتری مورد توجه وی واقع گشت. ذوق موسیقی به نحو بارزی او را در انتخاب اوزان و قالب‌ها رهنمون کرد.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۲۵۱)

غزلیات شمس سراسر شور و حال و شوریدگی و عشق است که در اوج دلدادگی یک عاشق بی‌قرار به محبوب و معشوق حقیقی از سینه‌ای پرسوز و گداز تراوش نموده است و آخرین کتاب مدرسه عشق، همانا دیوان شمس، مشهور به دیوان کبیر است. توجه به سماع نشانه دیگری از شادی‌گرایی مولانا است. مولوی شادی‌هایی را که از

سماع به وجود می‌آید از جان و تن انسان می‌داند؛ وی می‌گوید سماعی که به خاطر شادی باشد، در روح و جسم انسان تأثیر می‌گذارد و موسیقی با سماع عجین است و طنین آن وجد می‌آفریند.

برگ تمام یابد ازو باغ عشرتی هم با نوا شود ز طرب چنگل دو تا
در رقص گشته تن ز نواهای تن به تن جان خود خراب و مست در آن محو و آن فنا

(مولوی، ۱۳۷۸: ج ۱: غ ۲۰۲)

او ره خوش می‌زند رقص بر آن می‌کنم هر دم بازی نو عشق بر آرد مرا

(همان: غ ۲۰۸)

مولوی بر این باور است که سماع درمان جانهای بی‌قرار است و این نکته را فقط کسانی درک می‌کنند که با منبع جان پیوند دارند.

سماع از بهر جان بی‌قرار است سبک برجّه، چه جای انتظار است؟!
سماع آرام جان زندگانست کسی داند که او را جان جانست
سماع آنجا بکن کاجا عروسیست نه در ماتم که آن جای فغانست
چنین کس را سماع و دف چه باید؟! سماع از بهر وصل دلستانست
کسانی را که روشن سوی قبله‌ست سماع این جهان و آن جهانست

(همان: غ ۳۳۸)

مصادیق و گونه‌های شادی:

شادمانی مصادیق و نشانه‌های فراوانی دارد. در این قسمت نشانه‌های شادی توضیح داده می‌شود. اما به طور کلی انسانهای شادمان ویژگی‌های برجسته‌ای دارند؛ آنها خندان، سالم، فعال و شاداب، خوش خلق، امیدوار و هدفدار هستند.

در قاموس اهل طریقت «بسط» حالتی سرشار از شادمانی و امید است که از عالم غیب بر دل سالک وارد می‌شود. مرحله‌نهایی آن همان مستی است که باده را هم مست

می‌کند «واردی است غیبی بر قلب سالک که در آن حالت خود را در انبساط و گشایش و فتوح می‌بیند». (کی‌منش، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۳۸). هرکس عاشق باشد، غم نیز برای او شادی است و شادی سبب می‌شود که صورت و چهره او باز باشد و همیشه خندان و خنده‌رو و شاداب به نظر آید.

درآمد آتش عشق و بسوخت هر چه جز اوست
چو جمله سوخته شد شاد شین و خوش می‌خند
(مولوی، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۲۲۵، غ ۹۳۷)

ای عشق، که جمله از تو شادند
وز نور تو عاشقان بزادند
(همان: ج ۲، ص ۸۶، غ ۶۹۰)

یکی از مظاهر برجسته شادی در میان پیروان طریقت، سماع است. سماع در اصطلاح صوفیه عبارت از وجد و پایکوبی و دست‌افشانی صوفیان است که منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص اجرا کنند «ژوزف، ۱۳۶۶: ۵) سماع نه تنها تمهیدی برای جلب شادی و خوشدلی است بلکه عاملی برای حفظ آن هم هست. مولانا سماع را آرامش روح زندگان می‌داند:

سماع آرام جان زندگانست
کسی داند که او را جان جانست
(همان: ج ۱، ص ۲۰۳، غ ۳۳۹)

افراد شاد، خوشرو هستند، چون راه عشق راه تنگ است پس توجه عارفان به حق معطوف است و آنان را با کسی سر صلح و جنگ نیست و به قول مولانا خوشی گلستان حقیقت آنان را از پرداختن به غیر فارغ کرده است:

در کف ندارم سنگ من، با کس ندارم جنگ من
با کس نگیرم تنگ من، زیرا خوشم چون گلستان
(همان: ج ۴، ص ۹۷، غ ۱۷۸۹)

آثار تربیتی و اخلاقی شادی:

شادی یکی از معیارهای سلامت روانی انسان‌هاست به طوری که مک دوگال (۱۹۲۱)

معتقد است «شادی از عمل هماهنگ همه عواطف یک شخصیت یک پارچه و کاملاً منسجم ناشی می‌شود که در آن احساسات اصلی یکدیگر را در یک رشته اعمالی که همگی متوجه یک یا چند هدف تقریباً متحد و هماهنگ است تقویت می‌کند» (ساری صراف، ۱۳۸۱: ۹۶) مولوی شادی را شفا بخش می‌داند:

شربت شادی و شفا زود به بیمار بده ساقی دلدار تویی، چاره بیمار تویی

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۵: ص ۱۰۵، غ ۲۲۸۳)

مولوی روح آدمی را به رودی تشبیه می‌کند که حیات سلامت و صفای آن وابسته به حرکت اوست. همان‌گونه که آبهای ساکن و ساکت رنگ و بو عوض می‌کنند و صورت خود را با خاشاک مختلف زشت یا زیبا می‌آرایند، روحهای ساکت و مانده نیز محل تجمع خس و خاشاک غم و اندوه هستند و روحهای چابک و سیال چون رودخانه‌ای خروشان هرچیز غیر خود را بر نمی‌تابند. مولانا معتقد است «برای میراندن ملال باید شتاب روح را در نوردیدن جاده سلوک و بهره‌گیری از خوان جمال و جلال خداوند افزون کرد تا نشاط و صفای واقعی بر آن حاکم شود و گریبان او از چنگال اندوه و حزن بیهوده دنیا رهایی یابد.» (صادقی حسن آبادی، ۱۳۸۶: ۷۹).

در برخی آیین‌ها مانند بودیسم شادی هدف زندگی شناخته می‌شود. «دلایلی لاما» تأکید می‌کرد که «آرمان ما رسیدن به خوشبختی است» (لاما، ۱۳۸۹: ۶۰). به نظر مولوی هدف بزرگ (کمال)، همه موجودات از ذره تا فلک را به رقص وا می‌دارد:

پیش روزن ذره‌ها بین خوش معلق می‌زنند هر که را خورشید شد قبله چنین باشد نماز

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۷۱، غ ۱۱۹۵)

در پژوهشی، ویژگی افراد شاد چنین توصیف شده است:

«۱- از عزت نفس و احترام به خود والایی برخوردارند، به اخلاقیات توجه بسیار

دارند و عقلایی رفتار می‌کنند.

۲- کنترل بیش‌تری را بر شخصیت خود احساس می‌کنند. با نگرانی بیش‌تر مقابله می‌کنند.

۳- خوش‌بین هستند و سالم و شاداب‌تر از افراد بدبینند.

۴- برون‌گرا هستند و از زندگی با دیگران لذت می‌برند.» (کرمی نوری و همکار، ۱۳۸۱: ۵).

شادی را مایهٔ نشاط اجتماعی می‌دانند. نشاط در تمام رفتار انسان اثر می‌کند. تعلیم شادی، تعلیم زندگی است. در سایهٔ شادی و نشاط فعالیت‌ها و بهره‌وری آنها افزایش می‌یابد. شادی باعث حرکت و شادابی است.

در تعلیم و تربیت افرادی موفقند که حسن خلق دارند. حسن خلق خود در بساطت و گشاده‌رویی و نشاط شخص نمایان می‌شود. ملتی می‌تواند در برابر هجمه‌های سوداگرانهٔ مادی و فرهنگی بیگانگان صف‌آرایی کند که از رشد فکری و تعادل روحی والایی برخوردار باشد. لیکن غنای فرهنگی با تضارب و تعامل آرا به دست می‌آید، اعتدال روحی با ارضای متوازن نیازها و شکوفایی عواطف مثبت انسان‌ها برقرار می‌گردد. در دنیای معاصر سیاستگذاران عرصه‌های مختلف فعالیت‌های انسانی از مراکز علمی و دانش‌پژوهی تا مؤسسات خدماتی و کارگری با شیوه‌های متفاوت می‌کوشند تا شادی و قرار را در نهاد آدمیان ایجاد نمایند و بدین طریق هم بر تولیدات علمی خود بیفزایند و هم بر فراورده‌های صنعتی و خدماتی؛ مهم‌تر از همه زندگی امن و آرام و به دور از عصبیت و پرخاش با مردمی شاد و امیدوار مهیا کنند. آرام و شاد زیستن علاوه بر اینکه یکی از نیازهای اساسی روانی فردی است، ضرورت اجتماعی نیز هست.

ایرانیان از گذشتهٔ دور بر اهمیت شادی در زندگی فردی و اجتماعی واقف بوده‌اند چنانکه در بند اول کتیبه‌ای از داریوش در شوش چنین آمده: «بغ بزرگ است اهورامزدا، که این جهان را آفرید، که آن جهان را آفرید، که مردم را آفرید و شادی را برای مردم آفرید»

(رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۵۶). این سخن داریوش بازتاب بیش ایرانیان باستان است بر اقرار به اینکه اهورامزدا آفریننده مردم دنیا و آخرت است. اما هم‌سنگ قرار دادن شادی با مردم دنیا و آخرت، دلیل ارزش عظیم و مقام رفیع شادی در میان ایرانیان است.

اگرچه ارتباط تنگاتنگ مردم ایران باستان با طبیعت و عناصر طبیعی زندگی و ناآشنایی آنان با دنیای صنعتی و ماشینی و مصونیت‌شان از پیامدهای ناگوار و زیان‌بارش، آنان را انسان‌هایی پویاتر و سالم‌تر می‌ساخته، اما بدون تردید شرایط و ساختار فرهنگی - دینی، سیاسی و اقتصادی بر روحیات و آداب زندگی‌شان تأثیر بسزایی داشته است. با مطالعه و بررسی آثار فرهنگی و ادبی این سرزمین می‌توان نتیجه گرفت که با همه فراز و فرودهای سیاسی - اجتماعی، مردم ایران همواره مردمی بوده‌اند متدین و شاد. تا حدی که "مری بویس" در توصیف ایران پیش از اسلام می‌گوید: «در روزگاران کیش کهن، ایران سرزمین نشاط و عبادت بود» (بیکرمن، ۱۳۸۴: ۳۷۴).

شادی آثار فراوان دیگری نیز در زندگی انسان دارد. انواع آن را از نظر مولوی می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

۱- **پاک‌کننده دلها:** عرفا ظهور شادی را زمانی می‌دانند که همه صفات ذمیمه از دل پاک شده باشد و بارگاه دل «جمال صمدیت را شاید، بلکه مشروقه آفتاب جمال احدیت را زبید» (رازی، ۱۳۸۳: ۲۰۷). مولانا نیز شادی را منبعث از صفای درون می‌داند:

ما شادتریم یا تو، ای جان؟ ما صاف‌تریم یا دل کسان؟

(مولوی، ۱۳۷۸: ج ۴، ص ۱۷۹، غ ۱۹۲۲)

۲- **شفابخشی:** شادی بیماری را شفا می‌بخشد. این نکته امروزه هم بیشتر مورد توجه روان‌شناسان و روان‌پزشکان قرار گرفته است:

ساقی دلدار تویی، چاره بیمار تویی شربت شادی و شفا زود به بیمار بده

(همان: ج ۵، ص ۱۰۵، غ ۲۲۸۳)

۳- تأثیر در موجودات جهان: شادی انسان در جهان انعکاس می‌یابد و همه موجودات را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

طوطیان فلکی جمله شکرخای شوند در مقامی که بخندیم بدانسان من و تو
(همان: ج ۵، ص ۶۲، غ ۲۲۱۴)

۴- کمال بخشی: به نظر مولانا شادی سبب پختگی انسان می‌شود:

ای نور ما، ای سور ما، ای دولت منصور ما جوشی بنه در شور ما، تا می شود انگور ما
(همان: ج ۱، ص ۶، غ ۴)

۵- تأثیر در جهان غیب: عشق و شادی آن علاوه بر این جهان، عالم بالا را نیز به حرکت درمی‌آورد. از این رو فرشتگان و پریان نیز به شادی و رقص می‌پردازند:

کالبد ما ز خواب کاهل و مشغول خاست آنک برقص آورد کاهل ما را کجاست؟
آنک برقص آورد پرده دل بر درد این همه بویش کند دیدن او خود جداست
جنبش خلقان ز عشق جنبش عشق از ازل رقص هوا از فلک رقص درخت از هواست
(همان: ص ۲۷۴، غ ۴۷۲)

۶- زداینده حسد: شادی به اعتقاد مولانا حسد را از درون انسان می‌زداید:

همه خلق از سر مستی ز طرب سجده کنانش بره و گرگ به هم خوش، نه حسد در دل و نی کین
(همان: ج ۴، ص ۲۱۹، غ ۱۹۸۳)

با توجه به کارکردهای شادی در زندگی انسان، از نظر مولانا شادی نشانه صفات کمال انسان است. برخی از این نشانه‌ها را مولوی به ترتیب زیر بیان کرده است:

الف- شادی نشانه یک‌رنگی است و رقص و سماع حاصل از آن ریشه در شادی دارد. از این رو اثر اخلاقی آن مورد توجه مولانا قرار گرفته است:

چون درو دنگ شویم و همه یک‌رنگ شویم همچنین رقص کنان جانب بازار شویم
روز آنست که خوبان همه در رقص آیند ما ببندیم دکانها همه بی‌کار شویم
(همان: ص ۱۴، غ ۱۶۴۷)

ب- نشانه وارستگی؛ غم دنیوی انسان را وابسته می‌کند. مولوی شادی و پایکوبی حاصل از آن را، وارستگی و بی‌نیازی از دنیا و غم آن می‌داند:

وارهیدیم از گدایی و نیاز پای کویان جانب ناز آمدیم
(همان: ج ۴، ص ۲۷، غ ۱۶۷۰)

روز بارانست و ما جو می‌کنیم بر امید وصل دستی می‌زنیم
(همان: ص ۲۸، غ ۱۶۷۲)

ج - شادی نشانه جوشش کرم است. از این رو به نظر مولانا، کریمی از خوشی و شادی نشأت می‌گیرد:

ای دل و جان بنده تو، بند شکر خنده تو خنده تو چیست؟ بگو، جوشش دریای کرم
(همان: ج ۳، ص ۱۸۲، غ ۱۳۹۴)

د- انسان‌های شاد به نظر مولانا گرفتار ظواهر و زهد خشک و ریایی نیستند زیرا دل پاک و صافی دارند:

ما گرفتار شادی و طربیم نه گرفتار زهد و پرهیزیم
(همان: ج ۴، ص ۸۳، غ ۱۷۶۶)

ه- انسان‌های شاد از گناه و توبه آزادند:

دلا تو اندرین شادی ز سرو آموز آزادی که تا از جرم و از توبه پرهیزیم مستانه
(همان: ج ۵، ص ۱۱۱، غ ۲۲۹۲)

و- شادی دستمزد صبر است. بنابراین شادی پیروزی به بار می‌آورد:

دست‌مزد شادمانی صبر تست رو که وقت امتحان بگریختی
(همان: ج ۶، ص ۱۷۵، غ ۲۹۰۴)

ز- هرکس برای رسیدن به اصل خود امیدوار باشد، شاد می‌شود:

آوه که بدین قدر تو شادی آخر تو به اصل اصل خویش آ
(همان: ج ۱، ص ۷۸، غ ۱۲۰)

عوامل شادی:

شادی حقیقی به دست خداست و از او به انسان می‌رسد. این شادی یا به وسیله حال بسط و وجد به صورت وارد غیبی یا به صورت سعادت و توفیق حق، در دل انسان جوانه می‌زند. این نکته را مولوی به صراحت یادآوری کرده است:

دیده عقل مست تو، چرخه چرخ پست تو گوش طرب به دست تو، بی تو به سر نمی‌شود

(همان: ج ۲، ص ۱۷، غ ۵۵۳)

شادی کان از جهان اندر دلت آید مخر شادی کان از دلت آید زهی کان شکر

(همان: ج ۳، ص ۳۰۰ غ ۱۰۷۸)

از نظر مولانا شادی عوامل متعددی دارد در اینجا به موارد مهم آنها می‌پردازیم:

۱) رضایت خداوند: خداوند سبحان مالک مطلق کل کائنات است. او که متوالی اعطای جان به بندگان است، کاملاً مخیر است هر زمان که اراده کند، جان بخشیده را از او بازستاند. اگر انسان مانند اسماعیل بر تیغ او تسلیم شود، به ازای این جان‌فشانی هبه‌ای با ارزش دریافت می‌کند که گواه جاودانگی ابدی او می‌گردد. هدیه این عبودیت رضایت خداوند است. مولانا شادی‌هایی را که در روح و جسم انسان متجلی می‌شود همه را در ذات انسان می‌داند (همان) که از معنویت‌های الهی سرزده است، این است که انسان به خاطر معنویت‌هایی که خدا به او ارزانی داشته شاد می‌شود.

بلاها اگر از سوی خدا و برای خدا باشد، همه برای انسان شادی می‌آفریند حتی در این صورت است که شادی‌ها با مرگ نیز از بین نمی‌رود بلکه مرگ، دلیل مضاعف شدن شادی‌ها می‌گردد.

چه چیز است آنچه عکس او حالات داد صورت را چو آن پنهان شود گویی که دیوی زاد صورت را

(همان: ج ۱، ص ۴۵ غ ۶۳)

چون گل همه تن خندم نه از راه دهان تنها زیرا که منم بی من با شاه جهان تنها

(همان: ص ۵۷ غ ۸۴)

مولوی اعتقاد دارد که شادی‌های معنوی همواره به سوی انسان در حرکتند و به او می‌رسند تا با این معنویت‌ها به وجد آید.

از اصل چو حورزاده باشیم شاید که همیشه شاد باشیم
 ما داد طرب دهیم تا ما در عشق امیر داد باشیم
 (همان: ج ۳، ص ۲۶۵ غ ۱۵۵۱)
 زانک هر چیزی باصلش شاد و خندان می رود سوی اصل خویش جان را شاد و خندان می برم
 (همان: ص ۲۸۴ غ ۱۵۸۹)

۲) بخت: مولوی بخت و اقبال را در شادی مؤثر می‌داند؛ او بر این باور است که اگر انسان صبر کند شادی به سراغ او می‌آید و انسان صلاهی خوشبختی می‌زند. بخت و اقبال که رو آورد زندگی انسان روز به روز به شادی می‌گراید و شادی انسان تا ابد دوام می‌یابد.

اقبال، خویش آید ترا دولت به پیش آید ترا فرخ شوی از مقدمش کالصیر مفتاح الفرج
 (همان: ج ۱، ص ۳۰۱، غ ۵۱۹)
 امروز خندايم و خوش، کان بخت خندان می‌رسد سلطان سلطانان ما از سوی میدان می‌رسد
 (ج ۲، ص ۵، غ ۵۳۰)
 ای شاد آن زمانی کز بخت ناگهانی جانت کنار گیرد، تن بر کنار ماند
 (همان: ص ۱۷۴، غ ۸۴۸)
 بار دگر آمدیم تا شود اقبال شاد دولت بار دگر در رخ ما رو گشاد
 (همان: ص ۱۹۴، غ ۸۸۵)
 اقبال پیشت سجده کنانست ای بخت خندان، خندان چه باشد؟!
 (همان: ص ۲۴۱، غ ۹۶۴)

مولوی شادی را در ذات انسان می‌داند و بر این باور است که بخت و اقبال شادی با ذات انسان قرین است و او با فطرت شادی به دنیا آمده است. مولانا در برابر غم‌های روزگار نیز از خود شادی نشان می‌دهد و به همین خاطر با داشتن روحیه شادی، غم‌ها

را به خنده تبدیل می‌کند و سرتاسر زندگی خود را در شادی می‌گذراند و رفتاری نشان می‌دهد که بخت و اقبال نیز روی شادی به او نشان دهند و غم‌ها به او روی نمایند.

مرا اقبال خندانید آخر
عنان این سو بگردانید آخر
(همان: ص ۲۸۲، غ ۱۰۴۳)

بخت اینست و دولت، عیش اینست و عشرت
کو جز این عشق و سودا سود و بازار دیگر؟
(همان: ج ۳، ص ۹، غ ۱۰۹۴)

۳) نور شمس: در اندیشه مولانا، شمس نور خداست. مولانا شمس تبریزی را عامل شادی و طرب‌انگیزی سالکان عنوان می‌کند. در نگاه مولانا بشارت و سرور و بهجت، در وجود سراسر اشتیاق‌آمیز شمس موج می‌زند. آن شادی بیکران با تال‌لوی خیره‌کننده خود فضای شعر مولانا را پر کرده است و همین امر موجب شده است که مولوی مجذوب کمالات معنوی شمس شود.

باز از میان صرصرش درتابد آن حسن و فرش
هر ذره‌ای خندان شود در فرآن شمس الضحی
(همان: ج ۱، ص ۲۱، غ ۲۵)

ای شاه جسم و جان ما، خندان کن دندان ما
سرمه کش چشمان ما، ای چشم جان را توتیا
(همان: ص ۲۴، غ ۲۸)

مولانا شمس را نور دیده و جان جانان می‌داند و باور دارد که سعادت و شادی همراه با شمس به سراغ مولوی آمده، او را سرخوش کرده است. شمس بهاری است که دلها را شاداب می‌کند.

نور تویی، سور تویی، دولت منصور تویی
مرغ که طور تویی، خسته بمنقار مرا
(همان: ص ۳۰، غ ۳۷)

گر تو ملولی ای پدر جانب یار من بیا
تا که بهار جانها تازه کند دل ترا
(همان: ص ۳۸، غ ۵۱)

۴) عشق: عشق بخششی ازلی است که مقام آن را تنها عاشقان بلاکش می‌دانند و بس. این عشق و شور و حال و وجد و شادمانگی، سراسر وجود مولوی را آتش زده است و چنان برقی در خرمنش انداخته که زبانزد خاص و عام و انگشت‌نمای همگان گشته است.

موضوع اصلی و محوری همه آثار مولوی عشق است. عشق را باید با تجربه و عمل از راه طریقت فهمید و درک کرد، درک آن از طریق دفتر و علم غیرممکن است. خداوند همانطوری که منشأ همه چیز است، منشأ عشق به بندگانش نیز هست؛ به نظر مولوی شادی و عشق عجین هم هستند و عشق هر جا باشد شادی و فرح هم آنجا موافق طبع است و مولوی عهدی با خالقش بسته که وی را از شادی و فرح و عیش‌های عشق الهی و عشق‌هایی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند دور نسازد.

ما گوی سرگردان تو، اندر خم چوگان تو گه خوانیش سوی طرب گه رایش سوی بلا

(همان: ج ۱، ص ۲۴، غ ۲۸)

هرکس عشق داشته باشد شاد می‌گردد و روزهای عمرش را به شادی می‌گذراند و این شادی سبب می‌شود که صورت و چهره او باز باشد و همیشه خندان و خنده‌رو و شاداب به نظر آید.

درآمد آتش عشق و بسوخت هرچه جزاوست چو جمله سوخته شد شاد شین و خوش می‌خند

(همان: ج ۲، ص ۲۲۵، غ ۹۳۷)

عشق خوش و تازه‌رو عاشق او تازه‌تر شکل جهان کهنه‌ای عاشق او کهنه‌تر

(همان: ج ۳، ص ۳۰، غ ۱۱۳۲)

حتی عشق در حیوانات و نباتات و جمادات نیز تأثیر گذاشته و همه را به شور و شمع و شادی برمی‌انگیزاند.

شد جمله جهان بهشت خندان زان سـرو روان عبـری رو

(همان: ج ۵، ص ۴۹، غ ۲۱۹۰)

طوطیان فلکی جمله شکرخای شوند	در مقامی که بخندیم بدانسان من و تو
ای عشق، که جمله از تو شادند	وز نور تو عاشقان بزادند
ذرات جهان به عشق آن خورشید	رقصان زعدم به سوی هست آمد
چشم که دیدست درین باغ کون؟	رقص گلی کان ز هوای تو نیست

(همان: ج ۵، ص ۶۲، غ ۲۲۱۴)
 (همان: ج ۲، ص ۸۶، غ ۶۹۰)
 (همان: ص ۸۴، غ ۶۸۶)
 (همان: ج ۱ ص ۲۹۵، غ ۵۰۷)

۵) غم: مولانا به دنبال درد و غم است، اما غم او با غم شناخته شده بشری در تضاد است. او «غم»ی را می‌جوید که از «غم» رهایش کند. همیشه غمی در ذهن مولوی متبلور است که از شادی هم شادتر است. مولوی غم را باعث شادی دل دانسته و معتقد است که با غم و درد، لطف و محبتی عجیب است که انسان را به سوی طرب و شادی سوق می‌دهد و امید وصال یار را قویتر می‌کند و نوعی شادی ملیح در آن نهفته است.

مولانا غم و شادی، تلخی و شیرینی زندگی و دلتنگی نابسامانی‌های اجتماعی را به زبانی عبرت‌آمیز به تصویر کشیده است و با نگاهی واقع‌بینانه و عارفانه موضوع شادی و غم را مورد کنکاش قرار داده است. غم‌های مولانا لحظات شیرینی است که با عشق و خاطره و یاد معشوق همراه است. غم در این حال و هوا معادل کلمه عشق است و گاهی نیز با کلمه درد در یک ردیف قرار می‌گیرد.

در دیوان شمس از گریه و زاری اثری نیست و اگر هم گاهی اسمی از گریه بیاید به مناسبت فراق یاری و شرح تأثیر جان پرمهری است. غم‌های مولوی آخرش به شادی می‌انجامد. غم‌هایی که در آن غم نه به خاطر مال و منال است بلکه غم عشقی است که آخرش وصال و شادی و طرب است و این همان است که شادی پیامد آن غم است و این غم از هزاران شادی برتر است.

این ابر را گریان نگر وان باغ را خندان نگر
 کز لابه و گریه پدر رستند بیماران ما
 (همان: ج ۱، ص ۲۵، غ ۳۰)

این ابر چون یعقوب من وان گل چو یوسف در چمن
 بشکفته روی یوسفان از اشک افشاران ما
 (همان: ص ۲۵، غ ۳۰)

ای خوش دل و خوش دامن، دیوانه تویی یا من
 درکش قدحی با من بگذار ملامت را
 (همان: ص ۵۲، غ ۷۵)

غم‌های دیوان شمس همانند گریه‌های ابر است که باعث شکوفایی طبیعت می‌شود. این غم‌ها باعث تراوش شادی‌ها و جاری و ساری کردن طرب‌ها و فرح‌ها می‌شود؛ غمی که از شادی‌های انسان‌های معمولی بزرگتر و برتر است، چون غم‌های مولوی غم الهی است و این غم هزاران شادی در سینه دارد.

هر چه می‌بارید اکنون دیده‌ی گریان ما
 سر آن پیدا کند صد گلشن خندان ما
 (همان: ص ۹۵، غ ۱۴۸)

غم را لطف لقب کن، ز غم و درد طرب کن
 هم از این خوب طلب کن، فرج و امن و امان را
 (همان: ص ۱۰۴، غ ۱۶۲)

ای غم شادی‌شکن پر شکرست این دهن
 کز شکر آکندگی ممکن گفتار نیست
 (همان: ص ۲۷۳، غ ۴۷۰)

از پی غم یقین همه شادیست
 واز پی شادی تو غمناکیست
 (همان: ص ۲۸۹، غ ۴۹۸)

۶) سرمستی از شراب الهی: مولوی بی باده مست است و خار حسرت و تیغ ملامت و ندامت، جان شیرینش را نمی‌گدازد؛ عشق یار مولانا را به جوشش آورده و مست و مدهوشش کرده است. درد دوری و اشتیاق وصال دوست، غزل‌خوانش کرده است. او ادعای شاعری ندارد و از شعر گفتن سود و بهره‌ای نمی‌جوید و بی‌آنکه خود خواسته

باشد، به سبب مستی و بی‌قراری روح و سرشار شدن‌های پیاپی از مکاشفات و سرچشمه‌های عالم، اشعار ناب و آتشین از دل بر زبانش جاری می‌شود.

ای دل ازین سرمست شو، هر جا روی سرمست رو تو دیگران را مست کن تا او ترا دیگر دهد

(همان: ج ۲، ص ۹، غ ۵۳۷)

یک لحظه می‌لرزاندت، یک لحظه می‌خنداندت یک لحظه مست می‌کند، یک لحظه جامت می‌کند

بستان ز شاه ساقیان، سرمست شو چون باقیان گر نیم‌مست ناقصی مست تمامت می‌کند

(همان: ص ۱۰، غ ۵۳۹)

مولانا مستی‌ها را همانند نور چشم برای دیده می‌داند و همانگونه که چشم برای دیدن ضروری است مستی نیز برای جان و زندگی لازم است.

مستی سرم آمد، نور نظرم آمد چیز دگر ار خواهی، چیز دگرم آمد

(همان: ص ۵۶، غ ۶۳۳)

دارالحرچ امروز جو دارالفرجی شد کان شادی و آن مستی بسیار در آمد

(همان: ص ۶۵، غ ۶۴۶)

مولانا مستی را لازمه در آمدن به حلقه عشاق می‌داند و می‌گوید که هر کس که از شراب الهی مست نیست او نمی‌تواند وارد حلقه عشاق و حلقه رندان شود و مستی شرط اول عاشقی و شادی است.

تو مست مست سرخوشی، من مست بی سر سرخوشم تو عاشق خندان لبی من بی دهان خندیده‌ام

(همان: ج ۳، ص ۱۶۷، غ ۱۳۷۲)

گفت که: سرمست نه‌ای، رو که از این دست نه‌ای رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم

گفت که: تو کشته نه‌ای در طرب آغشته نه‌ای پیش رخ زنده کنش کشته و افکنده شدم

(همان: ص ۱۸۱، غ ۱۳۹۳)

مستی هنری است که از همه هنرها بهتر و با ارزش‌تر است و مستان در جهان

خوشند و بهترین خوشی‌ها و دلگرمی‌ها از آن مستان است.

گر گریزد صد هزاران جان و دل من فارغم چون درآمد مست و خندان، آن ز من بگریخته

(همان: ج ۵، ص ۱۵۰، غ ۲۳۶۹)

هر هنری و هر رهی کان برسد به آدمی نیست به پیش همتم زو طربی و مفخری

(همان: ص ۲۰۷، غ ۲۴۶۴)

۷) جذبه حق: مولوی معتقد است شادی‌هایی که در انسان به وجود می‌آید ناشی از جذبات الهی است که آدمی را به سماع و رقص می‌آورد و اینجاست که همه موجودات و خلائق الهی در رقص و سماع می‌آیند:

در دو چشمش بین خیال یار ما رقص رقصان در سواد آن بصر

(همان: ص ۱۳، غ ۱۱۰۰)

مولوی شادی حاصل از سماع را امری مسلم می‌داند و می‌گوید که جان سماع خدایی است:

ز سینه نیست سماع دل و زیرون نیست فدات جانم، هر جا که هست بنوازش

(همان: ص ۱۱۸، غ ۱۲۸۶)

بیا، بیا که تویی جان جان جان سماع بیا که سرو روانی بیوستان سماع

(همان: ص ۱۲۳، غ ۱۲۹۵)

۸) تأثیر طبیعت: مولوی بر این باور است که طبیعت نیز یکی از عوامل شادی است. طبیعت در روح موجودات تأثیر عمیق دارد و آغاز بهار و عناصر طبیعت، موجودات را به رقص و شادی در می‌آورد.

شاخها سرمست و رقصانند از باد بهار ای سمن مستی کن و ای سرو بر سوسن یزن

(همان: ج ۴، ص ۲۰۴، غ ۱۹۵۸)

شد چناران دف‌زنان و شد صنوبر کف‌زنان فاخته نعره‌زنان، کوکو عطا را تازه‌کن

(همان: ص ۲۰۵، غ ۱۹۶۱)

رقص هوا ندیده‌ای رقص درخت‌ها نگر
یا سوی رقص جان نگر پیش و پس حدای تو
(همان: ج ۵، ص ۲۸، غ ۲۱۵۸)

چون عزم میدان زمین کردی تو ای روح امین
ذرات خاک این زمین از عزم تو پا کوفته
(همان: ص ۱۰۵، غ ۲۲۸۲)

گل شکفته بگویم که از چه می‌خندد
که مستحب شد او را از آن بهار دنا
چو بوی یوسف معنی گل از گریبان یافت
دهان گشاد بخنده که های "یا بشرأ"
(همان: ج ۱، ص ۱۳۶، غ ۲۱۷)

۹) عوامل ظاهری: مولانا لوازم شادی را در هر چیزی می‌داند که انسان را سرمست و بی‌خود گرداند. مولانا شراب الهی، جام الهی، رباب، دف را باعث شادی‌های انسان می‌داند.

مطرب! قدح رها کن، زین‌گونه ناله‌ها کن
جانا یکی بها کن آن جنس بی بها را
(همان: ص ۱۱۸، غ ۱۹۱)

در آورند به رقص و طرب به یک جرعه
هزار پیر ضعیف بمانده برجا را
(ص ۱۳۱، غ ۲۱۲)

مولانا لوازم موسیقی و طرب را یکی از عوامل شادمانی و کوچاندن غم می‌داند و مطربان را مظهر آورندگان شادمانی می‌شمارد و می‌گوید آنجا که مطرب است و لوازم موسیقی حتماً شادی نیز هست.

میا بی دف به گور من، برادر
که در بزم خدا غمگین نشاید
(همان: ج ۲، ص ۸۳، غ ۶۸۳)

ز هر سو بانگ جنگ و چنگ مستان
ز هر کاری بلا بر کار زاید
(همان: ص ۸۳، غ ۶۸۳)

ای مطرب جان، چو دف به دست آمد
این پرده بزن که یار مست آمد
(همان: ص ۸۴، غ ۶۸۶)

۱۰) از نظر مولانا عوامل دیگری نیز - مانند موارد زیر - برای شادی وجود دارد:
به جهان والا رسیدن:

از فرح پایم از زمین دورست چونک در لامکان زمین دارم
(همان: ج ۴، ص ۷۷، غ ۱۷۵۵)

دیدار حق:

ای خوش منادی‌های تو در باغ شادی‌های تو بر جای نان شادی خورد جانی که شد مهمان تو
(همان: ج ۵ ص ۱۶ غ ۲۱۳۸)

هر ملولی که ترا دید و خوش و تازه نشد آب و نانش تیره باد و آتشش بادا رماد
(همان: ج ۲، ص ۲۶۵، غ ۱۰۰۹)

رسیدن به مقام بیهشی:

اندر مقام هوش همه خوف و زلزله ست در بیهشی‌ست عیش و مقامات ایمنی
(همان: ج ۶ ص ۲۳۲ غ ۳۰۰۰)

ظهور یک شخصیت بزرگ:

یک وجودی بزرگ ظاهر شد همه شادی و عشرت و رادی
(همان: ج ۷، ص ۲۷، غ ۳۱۴۱)

نتیجه‌گیری:

شادی به عنوان یک پدیده مهم روانی در زندگی انسان نقش برجسته‌ای دارد. شادی معیار سلامتی است و آثار تعلیمی فراوانی دارد، از جمله؛ افراد شادمان به اخلاقیات توجه زیادی دارند، عقلایی رفتار می‌کنند، بر شخصیت خود کنترل زیادی دارند، خوشبین و برون‌گرا هستند، از زندگی لذت بیشتری می‌برند. نشاط اجتماعی رشد فکری و فرهنگی و اعتدال روحی مردم را فراهم می‌کند. مولانا علاوه بر توجه به نکات ذکر

شده، اعتقاد دارد که شادی، حسد، ریا و بیماری را از بین برده، وارستگی و کرم و صبر را به ارمغان می‌آورد.

مولانا علاوه بر استفاده از آهنگ موزون و هیجان‌انگیز در غزلیاتش، موضوعات گوناگون شادی‌بخش را در اشعارش وارد کرده است. شادی در غزلیات شمس ارتباط عمیقی با مفاهیم و موضوعات دیگری دارد. مولوی معتقد است که شادی، همیشه خوشبختی و بالعکس خوشبختی، شادی را به همراه دارد. بنا به فحوای اشعار مولانا، انسان با فطرت شادی متولد شده است. مولانا از جماد و نبات و حیوان برای خلق مضامین عالی به عنوان نمادهای شادی استفاده می‌کند. به نظر او شادی پایدار باید از درون بجوشد. روح‌های فرحناک که در عمق وجود خود به منبع طرب متصلند، همیشه شادند. شادیهایی که از خارج بر آدم عارض می‌شوند بعد از مدتی به عالم نابودی رهسپار می‌گردند و جای خود را به غم و افسردگی می‌دهند. عشق، خدا و واردات غیبی بیشترین نقش را از دیدگاه مولانا در شادی انسان دارند. در سایه شادی، نشاط و شادابی و چابکی روح را فرا می‌گیرد، آن را به سماع وا می‌دارد و جهان و طبیعت نیز به جنبش در می‌آید.

منابع:

- ۱- آیزنک، مایکل. (۱۳۷۵)، روانشناسی شادی، ترجمه خشایار بیگی و مهرداد فیروز بخت، تهران: بدر.
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۷۹). ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مشرقین.
- ۳- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۶۷). سخنان پیر هرات، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۴- بیکرمن، ئی. (۱۳۸۴). علم در ایران و شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: قطره.

- ۵- پلاجیک، روبرت. (۱۳۸۳). هیجانها، حقایق، نظریه‌ها و یک مدل جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، تهران: صدرا.
- ۶- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). نفحات الانس، به تصحیح محمود عابدی، تهران: نشر سعدی.
- ۷- حافظ، شمس‌الدین. (۱۳۸۵). دیوان، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- ۸- دالایی، لاما. (۱۳۸۹). زندگی در راه بهتر، ترجمه فرامرز جواهری نیا، تهران: نشر ماهی.
- ۹- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۱). فردوسی و هویت شناسی ایرانی، تهران: طرح نو.
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷). پله پله تا ملاقات خدا، تهران: انتشارات علمی.
- ۱۱- ژوزف، ادوارد. (۱۳۶۶). آهنگ فریب، تهران: انتشارات ره آورد.
- ۱۲- ستاری، جلال. (۱۳۸۰). هویت ملی و هویت فرهنگی، تهران: مرکز.
- ۱۳- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۹). موسیقی شعر، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۴- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۶). احادیث مثنوی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- فرجی، ذبیح‌الله. (۱۳۷۵). انگیزش و هیجان و واکنش‌های روانی، تهران: میترا.
- ۱۶- کی‌منش، عباس. (۱۳۷۸). پرتو عرفان، تهران: انتشارات سعدی.
- ۱۷- مایر، فریتس. (۱۳۷۸). حقیقت و افسانه، ترجمه مهرآفاق بایبوردی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۸- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ه ق). بحارالأنوار، ج ۷۵، بیروت: مؤسسة الوفا.
- ۱۹- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی رومی. (۱۳۷۸). کلیات شمس یا دیوان کبیر، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

مقالات:

- ۱- بربری، لیلا. (۱۳۸۰). «آشنایی با هفت هیجان اساسی»، مجله موفقیت، آذرماه،

شماره ۱۷۶، صص ۱۸-۲۷.

۲- ساری صراف، وحید و همکاران. (۱۳۸۱). «بررسی رابطه شادی با شخصیت در دانشجویان دختر ورزشکار و غیر ورزشکار دانشگاه تبریز»، مجله پژوهش در علوم

ورزشی، شماره اول، صص ۹۵-۱۱۰.

۳- صادقی حسن آبادی، مجید. (۱۳۸۶). «غم و شادی در تجربه دینی مولانا»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۴۹، صص ۷۵-۹۰.

۴- فعالی، محمدتقی. (۱۳۸۹). «نقد دینی-فلسفی بر مؤلفه شادی در معنویتهای نو ظهور»، پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، سال هشتم، شماره دوم، پاییز و زمستان.

صص ۱۴۹-۱۷۲.

۵- کرمی نوری، رضا و همکاران. (۱۳۸۱). «مطالعه عوامل مؤثر بر احساس شادی و بهزیستی دانشجویان دانشگاه تهران»، مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی، سال سی و

دوم، شماره اول، صص ۳-۴۱.

۶- محمدی آسیابادی، علی و علی‌پور، زهرا. (۱۳۸۸). «شادی و خوشدلی نزد شمس»، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال هفتم، شماره سیزدهم، پاییز و

زمستان، صص ۱۲۵-۱۴۸.

References:

- 1-Eysenck, Michael. (1375), Psychology of Happiness, translated by Khashayar Beigi and Mehrdad Firouz Bakht, Tehran: Badr.
- 2- Nahj al-Balagha (1379). Translated by Mohammad Dashti, Qom Publications Hashreghan
- 3 - Ansari, Khajeh Abdollah. (1367). the old Herat saying, thanks to the effort of Mohammad Javad Shariat, Tehran: pocket books Company.
- 4 - Bakerman, E (1384). Science in Iran and the Ancient East, translated by Homayoun Sanatee Zadeh, Tehran: Ghatre

- 5 - Pelachik, Robert. (1383). Emotion, facts, theories and a new model, translated by Mahmoud Ramezan Zadeh, Tehran: Sadra.
- 6 - Jami, Abdulrahman. (1366). Nafhat Alons, Edited by Mahmoud Abedi, Tehran: Publication of Saadi.
- 7 - Hafiz, Shams al-Din. (1385). Divan, Khalil Khatib Rahbar, Tehran: Safi Ali Shah.
- 8 - Dalai-Lama. (1389). Life in a better way, translated by F. Javaheri Nia, Tehran: Publication of Mahee.
- 9 - Rastegar Fasaie, M.. (1381). Ferdowsi and Iranian study of identity , Tehran: New Plan.
- 10 - Zarin Koob, Abdolhossein. (1377). Step up to meet God, Tehran: scientific Press.
- 11 - Joseph, Edward. (1366). Deception song, Tehran: Rahavard Publication.
- 12 - Sattari, Jalal. (1380). National identity and cultural identity, Tehran: Markaz
- 13 - Shafiei Kadkani, M.R. (1379). Music, poetry, Tehran: Agah Publications.
- 14 - forozanfar, Badi'ozaman. (1366). Mathnavi sayings, Tehran: Amir Kabir.
- 15 - Faraji Zabihollah. (1375). Motivation and emotion and mental reactions Tehran: Mitra.
- 16 - Kei Manesh , Abbas. (1378). Light of Sufism , Tehran: Saadi Publications.
- 17 - Mayer Ferris. (1378). Fact and legend, translated by Mehr Afaq Baiburdi, Tehran University Publication Center.
- 18 - Majlesi, MB. (1404 AH). Bharalanvar, vol 75, Beirut: Institute of Alvafa.
- 19 - Molavi, Jalal Eddin Mohammed Balkhi Rumi. (1378). Shams generalities or great Divan, corrected by Badiozzaman Forouzanfar, Tehran: Amir Kabir.

Articles:

- 1 - Barbari, Leyla. (1380). "Familiarity with the seven basic emotions", Journal of success, December 80, No.176, pp. 18-27.

2 - Sari-Sarraf Vahid et al. (1381). "a study on the relationship between happiness and personality of the athlete and non-athlete students of Tabriz University," Journal for Research in Sport Sciences, No. I, pp. 95-110.

3 - Sadeghi Hassan Abadi, M.. (1386). "Sadness and joy in religious experience Molana", Journal of Faculty of Literature and Human Sciences, second edition, No. 49, pp. 75-90.

4 - Faalie Mohammad Taghi. (1389). "Criticism of religion - Philosophy of joy element in emerging spiritualites", Journal of Philosophy of Religion (Philosophy letters), in the eighth, the second number, autumn and winter. Pp. 149-172.

5 - Koromi NouriReza, et al. (1381). "Factors affecting sense of happiness and well-being, Tehran University Students," Journal of Psychology and Educational Sciences, year 32, No. I, pp. 3-41.

6 - Mohammadi Asyabadi, Ali and Ali Poor Zahra. (1388). " with joy and benevolence Shams ", Review of lyric Literature, University of Sistan and Baluchistan, seventh year, thirteenth issue, autumn and winter 1388, pp. 125-148.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی